

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

پیرامون روح و رؤیا

مطالب زیر توسط یکی از وحدتیان تحریر شده است

در پی سوال روح و رؤیا و مقاله فاضلانه آقای حشمت الله دولتشاهی که الحق قابل استفاده بود می خواهم آنچه نظر حقیرم درباره موضوع قضاوت دارد به عرض برسانم:

طبق حکم مکتبی که اخیراً (موضوع مقاله مربوط به سال هزار و سیصد و چهل و هفت است . مصحح) رایج شده و به اصطلاح آخرین تحول علمی نام گرفته دسته ای از دانشمندان با پیروی از نظرات مکتب "انیشن" عالم ریاضی دنیای امروز اصول علمی را سوای آنچه در سابق معمول بود پذیرفته و همه اصول گذشته را تقریباً بلکه تحقیقاً منسوخ دانسته و آنها را به زبان و بیان و معنی دیگری قبول دارند. مثلاً دنیای گذشته در اصول خود سه بعد را شناخته و دنیای امروز چهار بعدی است همچنین دنیای گذشته که اصول علوم ماتریالیستی (مادیگری) نیز بر آنست برای هر موجود اعم از حیوان و انسان ده حس می شناسد ولی اصول دنیای امروزی بشر را یازده حسی شناخته و طبق یک رشته دلایل و آثار فیزیولوژی (تشریحی) از مدت زمانهای پیش تاکنون آثار تکوین و تکامل یک حس دیگر را به نام حس دوازده کشف و موجود دانسته و روی این اصول بنای علوم تغییر و نتیجه آنرا متحول و دگرگون ساخته است.

این مکتب معتقد است که همه حوادث بهم پیوسته بعلاوه در مسیر زمان که همان بعد چهارم باشد، حوادث پدیدارند. منظور از مسیر زمان اوقات و لحظه های پشت سرهم: "یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل" می باشد که باعث زایش و فوت یکدیگرند و اگر مانند نقطه پی هم قرار گیرند خط تشکیل می شود. آن وقت آثار حس دوازده که در وجود بشر در حال تکوین و تکمیل است (و اگر بعد کمال برسد نسبتش با انسان فعلی مثل بشر و حیوان است زیرا حیوان ده و بشر فعلی یازده دوازده حس دارد) گاهی در مسیر زمان وقایع آینده را کشف می کند یعنی با معلوم بودن مقدمات و سنجش آثار حاصله نتیجه را به اصطلاح پیشگویی می کند یا به عینه مشاهده می کند. روی این اصل نه تنها ممکن است انسان در میان خواب خطراتی حس کند و به نحوی از حالت خود خارج شود بلکه اغلب اتفاق افتاده که شخص یک موضوع را قبل از وقوع در خواب دیده باشد، مخصوصاً این قسمت برای نگارنده بسیار ثابت است زیرا وقایع زیادی را شخصاً دوباره مشاهده کرده ام، یکی در خواب یکی در بیداری و این امر اغلب در خوابهای آرام رخ می دهد. حالا اگر این موضوع را هم از نظر دوازده حسی تحت مذاقه قرار دهیم و چهار بعدی بر آن قضاوت کنیم نتیجه حاصله ظاهراً این می شود که چون حس دوازده انسان از وقایع حاضره در حال خواب (که از حیث زمان از آتیه خیلی نزدیکتر است) به اعصاب می دهد و به اصطلاح سلول های مغز را متأثر و در نتیجه شخص را از واقعه ای مستحضر می نماید اینست که در ذهن شخص خوابیده موضوعی می گذرد که منجر به بیدار شدن او می شود.

استدلال حضرت آقای دولتشاهی بسیار شایان تقدیر بوده و باعث شده است که بنده هم تأسی به ایشان برای تحکیم مبانی ایمان برادر خود و یکی از اصول مکتب معروضه بالا را که طبق اصول و نظریات علمی آخرین مکتب شناخته شده که تا صدها بلکه هزارها سال مکتب علمی جهان آینده است و باعث تقویت دین است عرض کنم (هرچند استنباطات و تأویلات زیادی از آن با نصوص تنزیلی قرآن کم و بیش فرق دارد) و آن اینست که این مکتب می گوید اگر الهیون احکام خود را با اصول چهار بعدی تطبیق نموده و بپذیرند همچنین اگر مادیون از خر شیطان پیاده شده و قبول کنند که انسان سوای حیوان و دارای حواس یازده و آثار دوازده است و امتیازات او را بنا به آثار فیزیولوژی که محسوس و بطور مادی قابل درک است قبول کنند نتیجه این دو راهی است واحد که باید صراط مستقیم نامیده شود. در آن صورت منظور بشر از صلح ابدی و وحدت و غیره تأمین است.

روی این اصل حال ما باید شعار «تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم» را به تمام الهیون جهان داده و آنان را زیر یک پرچم دعوت کنیم و از نیروی آنها برای افتخار جبهه مادی دنیا استفاده کنیم.

در پیرامون مطالب فوق

از تراوشات فکری رهنمون حشمت السلطان دولتشاهی

کتاب مکانیسم آفرینش

مقدمه

دانشمند محترم و برادر عزیز، پیرامون مقاله خواب که اینجانب نگاشته ام شرحی مرقوم فرموده اند که قبلاً از نظر خوانندگان محترم گذشت. نخست خود را مؤظف می دانم که از این جوان فهیم و دانش پژوه تشکر نمایم و توفیقشان را در کسب حقیقت از یزدان مقتدر و دانا آرزومند شوم. چون برادر ما در ضمن مقاله خود اشاره به موضوعاتی کرده اند که بحث در آن شایسته است، بر خود لازم دیدم که این مقاله را تقدیم ایشان و خواستاران حقیقت کنم.

ورود در موضوع

از آنجا که برادر مکرم وارد در موضوعی شده اند که اشاره به عقاید و نظرات انیشتن و سایر علمای امروزی نموده و درباره مطالبی سخن گفته اند که دانشمندان کنونی بدان توجه دارند شمه ای در این امور سخن می گویم تا از نظر حکمت نوین موضوعات حلاجی شده و اذهان دانشمندانی که این فرضیه ها را ساخته اند روشن گردد و حقیقت را دریابند.

آخرین مکتب

برادر مکرم، این که می فرمائید مکتبی در جهان رایج شده که آخرین تحول علمی نام گرفته و از نظرات مکتب انیشتن پیروی نموده و اصول علمی جدیدی را مورد توجه قرار می دهند قابل تقدیر است که انسان همیشه از آخرین نظرات و پیشرفت دانش مطلع باشد و با عقل و تفکر بسنجد و هر چه را نتوانست به کمک برهان روشن و استدلال صحیح دریابد.

امکان اشتباه

اما از شما می پرسم: مگر هر چه یک دانشمند بگوید صحیح است؟ آیا می توان تصور کرد که دانشمندی اشتباه کند یا نه؟ نمی گویم اشتباه می کند مگر اینکه دلیل عقل پسندی بر رد گفته هایش داشته باشم ولی می پرسم که آیا امکان اشتباه می رود یا نه؟ بدیهی است که ممکن است اشتباه کند به شرط اینکه حرف او را بدون تفکر و تعمق آیه منزل ندانیم.

فرضیه نسبی انیشتن که در عین حال نامحدود و محدود را با هم فرض می کند یک مسئله غیر قابل تفکیک فضا و زمان برقرار می دارد. همچنین وارد در مسئله ماوراءالطبیعه لازم برای فهم شده نشان می دهد چگونه مدت درک شده داخل ترکیب (زمان فضا) گردیده و به این طریق نظم دنیای مادی برقرار می شود و یک مدت حقیقی از یک مدت نسبی بیرون می آید. (ممانتو آنسیکلپدیک لاروس)

پیروان برگسون عقیده دارند که آیا طرفداران فرضیه نسبی این اشتباه را نکرده اند که مشخصات مخصوص به فضا را به زمان تطبیق نموده اند و همچنین خود شیئی را با میزان سنجش آن اشتباه نموده و یک حقیقت نسبی را یک مطلق حقیقی قرارداده اند، مثل اینکه در علم مناظر و مرایا، کوچک دیده شدن اشخاص را بواسطه دوری حقیقت فرض نمایند.

صحیح یا غلط

می فرمائید دنیای گذشته در اصول خود سه بعد را شناخته و دنیای امروز چهار بعدی است. قبل از ورود در موضوع از شما و تمام دانشمندان و خود "انیشتن" سؤالی می کنم:

آیا می خواهیم حرف صحیح بزینم یا حرف غلط؟ اگر بخواهیم حرف غلط بزینم شما یک حرف غلط بگوئید هر کسی قادر است بدون تفکر و تعمق هزاران مطلب ناصحیح بشمرد. اما اگر بخواهید حرف صحیح بفرمائید (در واقع صحیح هم باید گفت و صحت گفتار همیشه ملاک عمل است) می خواهیم بدانیم آیا این حرف که میفرمائید صحیح است یا خیر.

نخست بررسی سه بعدی

فعلاً ما کاری به بعد چهارم که هنوز افکار عمومی دنیا نتوانسته آن را قبول کند نداریم و صحبت ما در خصوص سه بعدی است که همه در درست و بدیهی بودن آن متفق القولند (مقصود از سه بعد: طول-عرض و ارتفاع است). از شما می پرسیم این سه بعد که معین شده آیا میزان صحیح و غیرقابل تغییری دارد؟ هر چیزی را برای سنجش میزان و ملاکی لازم است. ملاک شما برای اندازه گیری سه بعد چیست و با چه میزانی آن را اندازه می گیرید؟

مترمیزان نیست

مثلاً می گوئید این میز دو متر طول دارد. متر چیست؟ مگر جز اینست که قطعه ای آهن یا فلز یا چوب یا پارچه یا مواد دیگری است که به اندازه معین بریده اند؟ آیا اطمینان دارید که اندازه آن تغییر نمی کند؟ خیر برای اینکه همین متر آهن و چوب و پارچه و غیره اندازه اش در تابستان با زمستان تفاوت دارد و کم و زیاد می شود. رطوبت، خشکی و انواع عوامل جوی و ارضی و هزاران عللی که در اختیار شما نیست، آن را عوض می کند.

صحبت درمقدار نیست

البته صحبت در مقدار نیست که کم تغییر می کند یا زیاد. تغییر، تغییر است چه کم چه زیاد. اگر در یک متر یک میلیونیم متر هم تغییر کند باز نمی توان گفت میزان ثابت است بلکه متزلزل می شود. در عالم کوچک و بزرگ نیست و تغییر چه کوچک باشد چه بزرگ نامش تغییر است.

میزان بهم خورد

پس حالا که متر و اندازه شما (از این قبیل است کیلو، لیتر و غیره) تغییر کوچک یا بزرگ کرد، به چه وسیله می توانید بعد و اندازه چیزی را معین کنید؟

بعد اشیاء در تغییرند

از ملاک و میزان بگذریم و به بعد خود اشیاء توجه کنیم. وقتی که شما چیزی را اندازه گرفتید آیا مطمئنید که بعد صحیح آنرا معین کرده اید؟ خیر برای این که دائماً در اثر عوامل تغییر می کند. مثلاً شما یک مقدار آب در یک ظرف یک لیتری می ریزید و به خیال خود اندازه صحیح آنرا تعیین کرده اید شب هوا سرد می شود آب یخ می زند. همین آب بدون این که قطره ای کم و زیاد شده باشد در اثر یخ بستن حجمش بزرگتر شده است.

مثال دیگر

اطاقی را اندازه می گیرید بعد قسمتی از گچ دیوار آن ریزش می کند یا به لباس یکنفر می چسبد. طول اطاق زیاد می شود. یا رطوبت در گچ تأثیر می کند و میزان طول اطاق کسر می گردد. پس اندازه شما بهم می خورد. اگر تغییر خیلی کم و ناچیز هم باشد باز اندازه بهم خورده است و فرقی در مطلب نیست. یک تیر آهن پنج متری در تابستان نیم الی یک سانت از همان تیر در زمستان بزرگتر است و به همین مقیاس با تغییرات دائم درجه هوا تغییر می کند. خلاصه هر چه را تصور کنید به حال خود نمی ماند.

پلهای بزرگ آهنی برای این که در تابستان کمی بزرگتر می شوند فاصله آنها را از یکدیگر بیشتر از حد لازم قرار می دهند که در موقع انبساط گسیخته نشود. همچنین بین ریلهای راه آهن یک الی دو سانتیمتر فاصله قرار می دهند که در موقع گرما که بزرگ می شوند به یکدیگر فشار نیاورند. با این حال دیده شده که در بعضی فصول خیلی گرم برخی ریلها انبساط یافته و به کلی کج و معوج و از حدود خود خارج گردیده اند.

میزان ثابت کدامست؟

میزان معین و ثابت چیزی است که بعداً تغییر در آن راه نیابد. مثلاً اگر شما عدد یک را ملاک عمل قرار دهید باید مطمئن باشید که این یک همیشه همان است که بود و ابداً کم و زیاد نخواهد شد و حتی یک میلیونیم یا یک میلیاردیم تغییر نخواهد کرد.

آیا می توانید چنین اطمینانی داشته باشید؟ خیر برای این که عوامل تغییر دهنده عالم دائماً در آن تصرف می کند و این عوامل در اختیار بشر نیست.

تغییر کلی و جزئی

برای روشن کردن ذهن می گویم: اگر در فهم این مطلب تأخیری حاصل شود از آن روست که بشر با حواس خود نمی تواند در فاصله کم جزئیات بزرگ را درک نماید و از ادراک آن تغییرات کوچک عاجز است. مثلاً عقربه درشت ساعت در نیم ساعت نصف صفحه را طی می کند و اگر انسان نیم ساعت صبر کند می تواند این همه گردش را در عقربه ببیند اما اگر چشم به عقربه بدوزد نمی تواند حرکت آنرا مشاهده نماید. علت این است که حرکت کند است ولی مجموع حرکتهای کند حرکت نمایان و آشکار را بوجود می آورد کما اینکه اگر صفحه ساعت را خیلی بزرگ کنند همان حرکت کند عقربه هم مرئی می گردد. تغییرات جزئی هم که در بالا صحبت شد از این قبیل است و علت اینکه در فهم آنها اشکال موجود است، آنست که حواس نمی توانند سریعاً آنرا درک نمایند اما چنانکه گفته شد تغییرات کوچک را هم با دقت و امعان نظر یا بوسیله آلات و اسباب می توان مشاهده نمود.

نه در اصل عالم ونه در دنیای ما

دانستید که نه در اصل عالم میزان و اندازه و بعدها پایدار است و نه در امور جزئی که مربوط به عالم

ماست. پس بعد چه شد؟ چیز ثابتی نبوده و نخواهد بود مگر بعد نسبی و قراردادی که بعداً گفته می شود.

تا قرن نوزدهم علم فیزیک پیرو هندسه اقلیدسی بود. مثلاً نیوتن دنیا را در یک فضای مطلق خشک، غیر قابل تغییر، مستقل از اشیائی که آن را پر می کند که مبنی بر سه بعد اقلیدسی است می دانست. اما بعداً انیشتن با قانون نسبی خود این اصل را بهم زد.

انیشتن می گوید فضای مطلق و زمینه ثابت حقیقی وجود ندارد. فضا بسته است به آنچه در آن واقع است، ماده است که فضا را مشخص می کند، دنیا در یک فضای اقلیدسی واقع نشده بلکه در یک فضای کره ای شکل غیر اقلیدسی واقع است. حرکت زمین در اطراف خورشید مربوط به جاذبه نیوتن نیست بلکه به انحناء فضا است.

گردش دایره وار ستارگان نیز و همچنین انحراف نور خورشید بهمین علت است. خط منحنی در دنیای منحنی کوتاه ترین خط است.

علمای امروز نجوم را عقیده بر این است که عالم در حال توسعه و انبساط است و دنیاهای بیشماری که با دوربین ها دیده می شود به سرعت غیر قابل تصور از یکدیگر دور شده و رفته رفته عالم را وسیعتر می نمایند.

زمانی که تئوری انیشتن به ما معرفی می کند زمان «فضائیده» است یعنی زمانی که در فضا خشک و میخکوب شده. اما این زمان همان فضا خواهد بود مگر اینکه وجدان ما بار دیگر بوسیله بخشیدن مدت بدان حیات بخشند. (شاله)

مبارزات دانشمندان راجع بزمان نسبی انیشتن و ایراداتی که اشخاص از قبیل برگسون به او گرفتند به اینجا منتهی شد که زمان نسبی رافقط زمان فیزیکی بدانند که دو چیز نسبت به هم دارند و این متغیر است ولی زمان فلسفی و روانشناسی یا ماوراءالطبیعه زمانی است که با طول مطلق یعنی مدت زمان عالم اندازه گرفته می شود. در این باره کتابهای زیاد نوشته اند.

نتیجه و اقرار

بنا به دلایل فوق ناچار مجبور و ملزمیم اعتراف کنیم که نه میزان معین برای اندازه گیری داریم و نه اینکه باندازه هائی که گرفته شده اطمینانی هست که تا یک ثانیه دیگر به حال خود ثابت می ماند، مگر میزان نسبی و قراردادی که برای خود قائل شده ایم. پس سه بعدی که گفته و تعیین کرده اند چیز ثابت و صحیحی نیست بلکه امری متزلزل و ناپایدار است.

تزلزل در امری که ثابت می پنداشتنند

معلوم شد که سه بعدی که در نظر همه مردم در تمام ادوار تاریخ ثابت و پایدار بود چیزی متزلزل است که اصلاً به آن اعتماد نیست و نمی توان ملاک عمل قرار داد. حال از شما می پرسیم، آیا می خواهید بنای عمل خود را بر روی اصلی ناپایدار استوار سازید؟

ثابت کننده غیر ثابت

شاید می خواهید با بعد چهارم که زمان باشد این نقیصه را رفع کنید یعنی بعد چهارم را بیاورید که بعد دیگر را با آن ثابت و پایدار سازید؟ آیا بعد چهارم را مأمور اصلاح سه بعد دیگر کرده اید؟ حال هرگاه ثابت کردیم که بعد چهارم شما هم متزلزل و ناپایدار و غیر ثابت است چطور یک امر غیر ثابت و متزلزلی که خود پا برجا و حسابی نیست سه چیز ناپایدار دیگری را پایدار نماید؟ چگونه ذاتی که خود از هستی بهره نیافته بهره دهنده دیگری شود؟

آیا می توانید بگوئید در عالم زمان چه مقامی دارد؟ زمان آن را پندارند که هرکسی از ابتدای خردسالی تا مرگ درک می کند. اگر چنین باشد گویم مگر قبل از آن زمان نبوده و پس از آن زمان نخواهد بود؟

کلمه بی معنی

بعضی گویند زمان «از اول دنیا تا آخر دنیا» است این معنی و تفسیر که از زمان کنند درست نیست و چون در آن غور کنیم خواهیم یافت که از روی فکر و تحقیق پیدا نکرده اند بلکه بی پایه و بی اساس است. هیچ می دانید که این کلمه ای است که آن را مفهوم واقعی

نیست، اول و آخر دنیا یعنی چه؟ کدام اول کدام آخر؟ اگر ادعا می کنید دنیا اول و آخر دارد بگوئید اول و آخر آن کجاست.

کجاست؟

می گوئید هزار سال، ده هزار سال، یک میلیون سال، صد میلیون سال، آنقدر می گوئید که عدد تمام شود و ته کشد، باز مقداری عدد اختراع کنید تا حدی که دیگر هیچ قدرت نداشته باشید، وقتی بکلی تمام شد و چپته عدد خالی گردید و هنگامی که عدد سالهائی را که خود وضع کرده اید به پایان رسید و دیگر از شمارش عاجز ماندید بگوئید پیش از آن چه بوده است؟ اگر گفتید قبل از آنها بوده

بزرگترین رقمی که می توان تصور کرد عددی است که مفهوم خارجی ندارد و نمی توان واقعیت خارجی برای آن نشان داد عددیست که از ۴۸۹، ۴۲۰، ۳۸۷ مرتبه ضرب کردن عدد ۹ در عدد ۹ بدست می آید.

هرگاه این عدد را چون اعداد معمولی بنویسیم طول آن به هزار و ششصدکیلومتر می رسد و برای خواندن آن یک هفته وقت لازمست. کسی این عدد را ندیده ولی می توان دانست که ارقام هشتاد و نه آخر آن و ارقام ۷۷۳، ۱۲۴، ۴۲۸ اول آن می باشد. این عدد از تعداد ذرات برفی که از اول تا کنون روی کره زمین باریده بیشتر و چهار میلیون برابر ذرات الکترونی است که در عالم وجود دارد در حالیکه ذرات مزبور بنا به حدس علما یک عدد هشتاد رقمی است. (ازمجله کرون)

برگسون عقیده دارد که زمانهای مضاعف انیشتن که با سرعت کند می شود زمانهائی فرضی و زمانهای سنجیده شده ای هستند که کاملاً با وجود یک مدت حقیقی عمومی عالم سازگار است و در واقع جزئی از آن بشمار می رود و چون هیچ مدت زمان بدون شعوری وجود ندارد زمان عمومی عالمی ما را به یک شعور عالمی مستقیماً هدایت می کند که مدت‌های مختلف المیزان را در خود محاط می کند بدون این که آنها را جذب نماید.

مسئله زمان و مکان و لایتناهی بودن آنها از حدود عقل و ادراک ما خارج است و می توان آنها را به ضمیمه منطق، بی رحمت‌ترین جلادان بشر دانست. (ادنامونو)

است مطلوب حاصل است و اگر گفتید نمی دانم اظهار عجز و ناتوانی کرده و تصدیق نموده اید که نمی دانید اول دنیا چه وقت است، اگر گفتید ندانستن من دلیل بر عدم موضوع نیست گویم چه کسی می داند. هرکسی علم به آن دارد بگوید، می گویم حالا که دیگر نتوانستید بگوئید قبول فرمائید که اول ندارد. سپس می گویم ای عزیز هر وقت عدد دو را بگوئی ناچار باید یکی باشد که دنبال آن دو گفته شود، وقتی یکی در بین نبود و نتوانستی بگوئی پس به حکم اجبار دو هم نمی توانی بگوئی چه برسد به اینکه انتهائی برای آن قائل شوی. اکنون که ثابت شد اولی نیست به طریق اولی آخری هم نخواهد بود زیرا چیزی آخر دارد که اولی بر آن متصور باشد. حالا دیدید که عالم نه اول داشت و نه آخر و همیشه بوده است و خواهد بود و زمان را نمی توان تصور کرد. نه اینکه تحقیقاً زمانی معین بلکه فرضی هم نمی توان زمان قائل شد.

زمان قراردادی

حالا که چنین است پس آیا باید گفت که لفظ زمان مهمل و بیهوده است و نباید باشد؟ خیر چنین نیست. می بینیم که بشر احتیاج به زمان دارد و همین لفظ زمان که درست شده دلیل بر وجود نیازمندی بشر به زمان است. این مشکل را چگونه می توان حل کرد؟ برای رفع این اشکال ناچار باید گفت زمانی که می گویند نسبی و قراردادی برای رفع نیازمندی بشر است که از طرف خود بشر درست شده و چیز ثابتی نیست. اسمی که بر افراد بشر می گذارند فقط به منظور شناسائی و امری قراردادی است نه تحقیقی، نام گذاری شده برای تفاهم و درک و صحبت کردن. زمان هم، چنین است، نسبی و قراردادی است که بشر با آن بتواند احتیاجات خود را رفع کند.

غیر ثابت، ثابت کننده نیست

خوب، حالا که محرز شد زمان چیز ثابتی نیست و حقیقت معلوم گردید چطور می توان این امر غیر حقیقی و متزلزل را بعد قرار داد یا چطور توان آن را ملاکی برای ثابت کردن سه بعد متزلزل دیگر دانست؟ ای روشنفکران و ای دانشمندان آیا حقیقت امر غیر از این است که من می گویم؟ تعمق و تفکر کنید و بگوئید. لیکن زمان قراردادی و نسبی را، من هم قبول دارم و اگر در این نوشته ها لفظ زمان بکار می رود مقصود این گونه زمان است.

آلت فرض زمان متغیر است

بشر زمان را با چه درک می کند؟ مگر نه اینست که درک آن با فکر است؟ پس آلت فرض زمان اندیشه بشر است که به قول شما در این ثانیه طوری درک نمود و در ثانیه دیگر و روز دیگر وضع دیگر. می پرسم این فکر که آن را آلت درک زمان می دانید آیا خود چیزی ثابت و لاینغیر است؟ حقیقت را دریاب که معلوم کرده است فکر مرتباً در تغییر و تبدیل است و دائماً عوض می شود. عوامل گوناگون در دگرگونی آن تأثیر به سزا دارد.

فکر تغییر می کند

گویم در این ساعت انسان طوری فکر می کند ساعت دیگر نحوه دیگر. خستگی، کسالت، نشاط، عصبیت، سردرد و هزاران عامل مادی و روحی از نوع غذا گرفته تا پیش آمدها و اتفاقاتی که شاهد و ناظر آنست همه در او تأثیر نموده و فکر مرتباً در تغییر است. حالا که فکر او را ظرف یا آلت فرض زمان می دانیم این طور متغیر شناخته شد و از طرف دیگر ثابت گردید که خود زمان امری حقیقی و واقعی نیست پس آن بعد چهارم که گویند تحقیقی نبوده بلکه متزلزل و خیالی است.

بعد چهارم واقعی کدامست؟

عزیزم بر شما معلوم شد که زمان بعد چهارم نمی تواند باشد. حقیقت به ما اینطور نشان می دهد که بعد چهارم واقعی هنگامی فهمیده می شود که حدود و ثغوری در پیشگاه بشر نباشد. توضیح آنکه هر گاه بشر چنان ترقی معنوی نمود که حدود و ابعاد از نظر او غایب گردید و از ورای موانع حقایق را مشاهده کرد چنین کسی بعد چهارم را درک خواهد نمود.

پرده ها برداشته می شود

آری هنگامی که توانستیم خود را طوری آماده کنیم که دیگر موانع و دیوارها و کوهها و غیره که جلو چشم ما را گرفته از پیشگاه نظر ما برداشته شد آنوقت خواهیم توانست در پشت آنها تا آنجا که حد و حدودی ندارد بینیم و پیش چشم ما روشن گردد. این است آن بعد تحقیقی که آن را توان بعد چهارم نامیدن.

بعد تخریبی

این بعد را می توان بعد تخریبی یا بعد بی بعدی نام نهاد زیرا خراب کننده و از بین برنده بعدهای دیگری است که بشر تصور می کند. این یک بعد قطعی و واقعی است و بعدی است که حدود را می شکافد و دیوارها را خراب و جلو چشم را باز می کند، بلکه توان گفت که چون سایر بعدها را از بین برده و به تنهائی سلطنت می کند، بعد منحصر حقیقی است که می تواند در عالم لایتناهی حکمفرما باشد.

ترقی فکر بشر

سه بعد برای بشری است که هنوز فکرش در مرحله طفولیت است نه بشری که رشد فکری کرده باشد. مثال: مرد روشن بینی در اطاقی واقع است که می خواهد ارتفاع آنرا اندازه گیرد. اطاق دارای سقف است ولی او ورای سقف را مشاهده می کند. ضمناً صفحه

تار عنکبوتی پائین از سقف بسته شده است. حال اگر سقف را حایل داند و منظورش آن باشد که از زمین تا حایل اندازه گرفته شود پس چرا از زمین تا تار عنکبوت و از آنجا تا سقف حساب نمی کند. همانا که تار عنکبوت هرچند ناچیز است ولی خود حایلی است.

حال گویم در پیش گاه مردم روشنفکر آن سقف حال همان تار عنکبوت را دارد و برای آن ارزشی قائل نشده و نمی توانند آن را حدود و ثغوری برای اندازه گیری دانند زیرا هر چه به قول شما بالا روند خواهند دید که بالاتر از آن هم هست.

مقایسه دهاتی با دانشمند و دانشمند با روشن بین

مثال دیگر: یکنفر دهاتی که بخواهد حجم یک میز را اندازه گیرد و حساب نداند با زحمات زیاد و مرارت فراوان پس از اتلاف وقت، تازه نمی تواند اندازه صحیحی بدست آورد. اما کسی که فکرش جلوتر است و تحصیلاتی در علم هندسه و ریاضیات داشته باشد فوراً با مختصر عملی حجم میز را خیلی صحیح تر و سریعتر از آن مرد دهاتی تعیین می نماید. کسی که فکرش روشن است و بعد حقیقی را تشخیص می دهد حال همان مرد دانا را دارد نسبت به دهاتی و مساحت واقعی را چنان که هست در یک لحظه می داند بدون آن که با اتلاف وقت و نیروی فکری محاسبه ای کند که از زمان شروع به مساحت تا گرفتن نتیجه قابل تغییر است. او به محض اراده حقیقت آن را فهمیده است دیگر چه احتیاج به محاسبه و اتلاف وقت دارد.

عزیز، بادلیل و برهان قطعی شما را به این حقیقت آشنا کردیم. البته شما هم به شرط تفکر و تأمل و تعمق با ما هم عقیده خواهید بود.

حواس کدامست

این حواسی که بشر تاکنون یافته که بنا به نوشته شما یازده الی دوازده حس است میزانی است که علم بشر بدان دسترسی یافته و تا حدی چیزهایی دانسته است. مثلاً حس دوازده را روشن بینی می دانند. لیکن روشن بینان حقیقی قائل به بیست و یک حس هستند که در جای دیگر شرح داده شده است.

به عقیده کانت فضا یک امر واقعی نیست بلکه چیزی است که در فکر ماست و از طفولیت در مغز ما وارد شده.
به عقیده اسپنسر و سایر روانشناسان انگلیسی درک فضا برای شعور لازم نیست ممکن است شعوری باشد که آن را از خارج کسب کند.
هر چیزی که همبستگی داشته باشد از دو طرف قابل احصاء است مثل اشیاء اطاق که از این طرف و آن طرف می توان آنها را شمرد اما زمان چنین نیست فقط از یکسو می رود و برگشت ندارد.
وونت Wundt می گوید اولین شکل قابل کشش وجدان ما زمان است. چشم بعد سوم را بما نمی دهد و این بعد پس از تجربیات بصری و لامسه ای درک می شود. (برکلی)

شکافتن حدود

اگر انیشتن بعد چهارم را زمان فرض کرده شاید مرادش آن بوده که طی زمان فکر بشر ترقی می کند و بالاخره حدود را می شکافتد و راه تکامل نسبی سیر می نماید و بعد چهارم را که خراب کننده بعدهاست درمی یابد. هرگاه مقصود این باشد درست است ولی آنچه تاکنون در این خصوص گفته اند گنگ و مجهول است.

یک دلیل روشن

هرگاه بعد چهارم را زمان دانند از موقعی که مشغول محاسبه شود زمان می گذرد و تغییر می کند هر چند این تغییر کوچک باشد. محاسب هر چه بخواهد زمان محاسبه را کوتاه کند باز هم غلط درمی آید، نتیجه این می شود که حساب به کلی غلط خواهد شد. هرگز از آن نتیجه نمی گیرد و هر چه بخواهد آنرا اصلاح کند باز هم تغییر می کند. به محض شروع به این حساب تا اتمامش زمان تغییر نمود و چون زمان تغییر کرد محاسبه غلط شد.

موضوع تکامل

اما آنجا که از تکامل سخن می گوئید طبق قواعدی که بدست داده شد معلوم گردید تکامل هم نسبی است نه حقیقی. برای عالم تکاملی در بین نیست زیرا هر چیزی که بخواهد تکامل یابد باید اول و آخری داشته باشد درحالی که عالم اول و آخری ندارد. اما این تکامل نسبت به بشر است که دوران محدود و سیکل تکامل نسبی فعلاً در دنیا طی می کند. از دوران توحش شروع کرده و روز به روز بسوی ترقی و تعالی گام می نهد.

ترقی حواس

بشر مترقی که در حال تکامل نسبی است از حواس بیشتری استفاده می کند. بدیهی است این حواس را همیشه و در تمام ادوار تاریخ داشته است یعنی ظرف و دستگاه حواس در کالبد او موجود بوده منتهی بعضی از آنها ضعیف و برخی دیگر قویتر و بعضی از آنها به واسطه عدم توجه و بیکاری در بوته اجمال مانده است اما بشر مترقی باید بیآموزد که دستگاه و کارخانه حواس را پرورش دهد و نه تنها دوازده حسی را که دانشمندان تاکنون بدان پی برده اند قوی سازد بلکه از بیست و یک حس استفاده کند و هر یک را در محل خود بشناسد. بشر مترقی امروز بشر بیست و یک حسی است، همان حواسی که شرح آن داده شده است.

حوادث بهم پیوسته

می گوئید این مکتب معتقد است که همه حوادث به هم پیوسته.....
گفته ما چنین است.

آنجا که گویند زمان پشت سر هم می آید گویم نخست این تأیید سخن ماست که در بالا بیان شد، مگر نه آنست که چون دائماً در تغییر است میزان ثابتی برای حساب زمان وجود ندارد؟ اما این مطلب با حرف خود شما راجع به زمان متناقض است. آیا تصدیق نمی کنید؟

شب و روز و فصول

و اما می گوئید: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل (شب را در روز و روز را در شب داخل می کند)... شب و روز پشت سر هم می آید و مثل نقطه ها پشت سر هم واقع شده و خط تشکیل می دهد.

خوب، فرض کنیم نقطه ها را گذاشتیم و خط تشکیل شد، این نقطه ها از کجا شروع شده و تا کجا خاتمه خواهد یافت؟ آیا می توان اول و آخری برای این خط یافت؟ تا آنجا که بشر دسترسی به تاریخ دارد و علم به کمک فکر به او اجازه می دهد و دانشمندان یافته اند همیشه این وضع گردش شب و روز و فصول به همین صورت بوده و هست و آتیه را هم که ما نمی توانیم قضاوت کنیم مگر این که سخنان بی پایه گوئیم که آن را ارزش علمی نباشد. (حال، روشن بینان در این مقوله چه می گویند کاری به آن نداریم و مبحث جداگانه است).

مثال شب و روز

پس معلوم شد همیشه این شب و روز بوده است. چیزی که بوده پس چه زمانی برای آن می توان تعیین کردن؟ در واقع مثل موجهائی است که روی آب دریا تشکیل می شود، پشت سرهم موج می زند خاموش می شود باز موج می زند. خلاصه همیشه جزر و مد دارد بدون اینکه تغییری در آب دریا داده شود. دریا همان دریا است (این امر منباب مثال ذکر شده والا ممکن است آب دریا مختصری کم و زیاد گردد).

سنجش شب و روز

آیا شما برای آن موج ارزش زمانی قائلید؟ شب و روز هم چنین است. پس چطور شده که بشر برای شب و روز میزان زمانی قائل شده؟ حقیقت امر آنست که آن را نسبت به عمر خویش می سنجد و میزان و معیار را گذشت ایام زندگی خود قرار می دهد. اگر عمر خود و دیگران را در نظر نگیرد و فراموش کند دیگر چه ارزش زمانی برای گذشت شب و روز توان یافتن؟ فکر کنید و بگوئید. دریائی است که دائماً در حال موج زدن و تغییر و تلاطم است.

مثال دیگر

مثلاً کسی که در کنار جاده ایستاده اتومبیلی را، که از دور به طرف او می آید سپس از او دور می شود، در نظر می گیرد و برای حرکت آن اتومبیل زمان و ابتدا و انتها نسبت به خودش معین می کند. اما اگر حرکت اتومبیل را نسبت به خود جاده در نظر بگیریم می بینیم که ابتدا و انتهائی ندارد زیرا هر چه اتومبیل بیاید و برود در خود جاده حرکت کرده و خارج از آن نیست. بشر هم اینطور است. اگر از نظر خودش وقایع را بنگرد برای آن مدت و زمان تصور می کند ولی نسبت به عالم لایتناهی که تمام حوادث در داخل آن واقع می شود زمان و مکانی در بین نیست.

ورزش حواس

آنجا که گفته اید آثار حس دوازدهم در انسان در حال تکوین و تکمیل است موضوع تکامل بشر و ترقی حواس آن قبلاً بیان گردید و حواس بیست و یک گانه در جای دیگر گفته شد. اثرات هر حسی با حس دیگر فرق می کند چنان که حس شامه با حس لامسه تفاوت دارد. حال این حس دوازدهم (به قول شما) یا سایر حواس را چگونه توان پرورش داد؟ این کار در اثر تمرینات انجام پذیر است که اگر ورزشها و تمرینهای مناسبی انجام گردد تقویت می شود. بنابر این هر گاه حس روشن بینی را بکار اندازید حس مزبور پرورش خواهد یافت.

اثر ورزش

گویم هر جای بدن را ورزش دهید همان جا قوی می شود. هرگاه بازوها را پرورش و ورزش دهید باز و قوی می گردد، پنجه را ورزش دهید پنجه نیرومند می شود، چشم را ورزش دهید چشم قوت می یابد، حس ناطقه را پرورش دهید قوه سخنرانی زیاد می گردد و هکذا سایر حواس. حس دوازدهمی هم که شما گوئید چنین است و هرگاه بشر تمرینات شایسته ای کند

حس روشن بینی او قوی خواهد گردید. فعلاً در دنیا چنین ورزشی شروع شده و روی همین اصل است که بعد چهارم را که بعد روشن بینی است تا حدی متوجه شده اند ولی نتوانسته اند درست آن را بفهمند و تشریح نمایند.

حس دوازدهم چیست؟

می گوئید با این حس در حال خواب و بیداری انسان می تواند وقایعی را پیش بینی کند و بفهمد. حال که شما به وجود این حس معترفید (هرنامی که به آن می دهید مختارید) از شما می پرسیم آیا این پیش بینی با چه چیزی عملی می شود؟ فقط به وسیله جسم تنهاست؟ اگر تنها با دستگاه جسم باشد گوئیم هر گاه آن دستگاه را بیرون آورید باید کار کند. اگر می گوئید باید این دستگاه به کمک تمام بدن کار کند پس چرا در حین مردن نمی تواند عمل نماید؟

اما اگر با ما موافقت کردید و قبول داشتید که یک عامل دیگری در آن اثر می کند، شما اسم آن عامل را هر چه که می خواهید بگذارید فرق نمی کند خواه روح، خواه پریسپری، خواه ماده رقیق بی وزن یا این قبیل چیزها (مادیون هم قائل به ماده رقیق بی وزن که همراه بدن است، هستند) وقتی قبول کردید که ماده دیگری وجود دارد ما هم همین را می گوئیم. جریان واقعی آن همانست که در

مقاله خواب و روح گفتیم که روح و جسم و پریسپری چگونه عمل می کند.

حس روشن بینی

و اما این حس روشن بینی (که شما حس دوازدهم نامیده اید) در هر بشری هست منتها وقتی آن را ورزش ندهد به سختی کار می کند. برخی اطفال هستند که آلت این حس در بدنشان قویتر است. بعضی اشخاص چشمشان بهتر کار می کند یا هوششان تندتر یا قدرت مغناطیس چشمشان آنها از دیگران فزونتر است. اینها با جزئی تمرین می توانند حواس مزبور را قوی نمایند. هر بشری این حواس را ورزش دهد از آنها استفاده خواهد نمود.

ضعف حواس

بر عکس اگر انسان از آنها استفاده نکرد ضعیف و ناتوان می ماند و از آن نمی تواند بطور خوبی بهره برد. هر یک از حواس خود را مجمل و بیکار گذارد از آن به طور مطلوب استفاده نمی کند. مثلاً حس دیدن. هر گاه شما چشم خود را مدت‌های متمادی ببندید قوه دید شما کم می شود اما اگر نگاه را تمرین کنید بینائی چشمتان قوی می گردد. اگر دهان را ببندید نمی توانید حرف

پراکنده های در ظرف زمان جمع آوری شده در ظرف عالم است. (میرداماد) وسعت و مدت دو قاب هستند که تمام حقایق در آن جای می گیرند و دو فرم هستند که هر چه هست در آن واقع شده است. (فلیسین شاله)

فضا یک موجود مع وجود و زمان یک نظم استخلافی است. (لیبنیتز) غیر ممکن بنظر می رسد که فرم و طول زمان را نادیده گرفت بلکه چیزی است که با شعور خودنمایی می کند. آنجا که زندگی داخلی است جانشینی حالات در مدت واقع می شود، فقط باید دید فرم و فکر مدت و زمان چگونه انجام می شود. (شاله)

حیوان عالی تا حدی از زمان با خبر است و سر ساعت منتظر غذا و احتیاجات بدنی خود می باشد، بچه ها هم زمان را می دانند به علت اینکه در سر موعد آن منتظر غذا هستند، وقتی بزرگ شدند الفاظی مثل امروز و دیروز و شب و روز و غیره زمان را به آنها می فهماند و می توانند گذشتن زمان را درک نمایند. (شاله) فقط حس گرسنگی و تشنگی و خواب و غیره است که زمان را به بشر نشان می دهد. مریضی که این حواس او خراب شده بود ابداً زمان را درک نمی کرد جز از نگاه کردن ساعت و حتی نمی دانست که خوابیده است.

(تی چنر Titchener)

در یک خواب چند ثانیه ای شخص رؤیاهائی می بیند که خیال می کند مدت زیادی بر او گذشته است.

یک نفر تریاک خور معتاد در تحت تأثیر این سم یکشب را هزاران شب می پنداشت و یک روز را صد سال می دانست. (دوکین سی Dequinecey)

بزیند و هرگاه اصلاً حرف نزنید حس ناطقه شما کم کم خاموش می شود. اما اگر آن را پراتیک (تمرین) کنید ناطق خوبی خواهید شد.

تمرین روشن بینی

مطابق بیانات بالا حس روشن بینی هم مشمول این قاعده بوده و با تمرینات معین در بشر قوی خواهد شد. حس مزبور کم و بیش در

دوستی حکایت می کرد قریب چهل سال پیش که هنوز ورزش بدنی در مدارس و سربازخانه ها درست معمول نبود و طبقه عامه از آن اطلاع نداشت یکنفر سرگرد ژاندارمری در منزل ما مهمان شد. جوانی بود بلند قامت، ورزیده، قوی خوش اندام و زیبا. صبح که از خواب بر می خاست مدتی ورزش سوئدی می کرد.

اهالی منزل که تاکنون چنین حرکاتی ندیده بودند تصور کردند که این جوان دیوانه شده و این حرکات را از روی دیوانگی انجام می دهد. بسیار متأثر بودند که چنین جوانی که همه نوع حسن را در خود جمع کرده چرا باید دیوانه باشد. از روی تأسف دست بر دست می زدند ولی ضمناً همسایه ها را خبر می کردند و صبحها که سرگرد مشغول ورزش می شد پشت درهای بسته از لای پشت دریاها چشمان کنجکاو زنان متوجه حرکات این جوانی که خیال می کردند دیوانه است، می گردید.

تمام بشر وجود دارد. مثلاً برای شما اتفاق افتاده که گاهی احتیاطی به عمل آورده اید که ظاهراً بی جا بوده اما قضیه ای در دنبال آن پیش آمده که نشان داده احتیاط شما کاملاً به مورد بوده است. این همانا حس روشن بینی است که قبلاً وقوع قضیه را پیش بینی کرده است.

وجود حواس طبیعی است

تمام حواس بدون استثناء خواه حواسی که در اینجا بیان شده و خواه آنچه بشر بعداً بدان پی خواهد برد همیشه در تمام ادوار بشریت در همه افراد بشر بوده و هست و خواهد بود مگر بشر ناقص الخلقه که خود او را « ناقص » می نامید.

(ولی این نکته رانیز ناگفته نگذاریم که کوچک و بزرگی محل حواس چندان تأثیری در قوت و ضعف عمل حواس ندارد و عوامل دیگری که ورزش و پرورش سبب توسعه

آن است در آن تأثیر می کند مثل اینکه کوچک و بزرگی چشم و بینی و زبان تأثیری در قوه باصره و شامه و ذائقه نمی بخشد.

این حواس نیز کار خود را می کنند منتها گاهی بشر توجه ندارد که برخی آثار که از مختصات آن حس بخصوص است تعلق به حس مزبور دارد و آن را حمل بر تصادف می کند. مثلاً شاید بارها برای شخص اتفاق افتاده که غم و اندوه و نگرانی بی سببی در خود حس می کند و بعداً اتفاق نامساعدی برای او می افتد. این شخص چون دقت ندارد پس از انجام عمل فکر نمی کند که بین آن اندوه و آن قضیه رابطه ای موجود است، توجه کافی به آن نمی کند تا مطلب را دریابد این است که بارها نظایر آنرا می بیند و بدون تعمق و فهم مطلب از آن می گذرد.

یا برعکس شادی بی سببی در خود می یابد که بعداً معلوم می شود پیشگوئی اتفاق مساعدی بوده است. این قبیل امورات برای تمام افراد بشر اتفاق افتاده است. دیگر فکر نمی کند که آن قضیه که اتفاق افتاده عملکرد و تجلیات حس مخصوصی است که مانند سایر حواس شناخته شده او مستقل و فعال است. همچون گوسفندی که علف تلخ را خود به خود رد می کند اما متوجه نیست که این آگاهی در اثر حس ذائقه او بوجود آمده و از خصوصیات حس مزبور است. عدم توجه منحصر به حواسی از قبیل روشن بینی و غیره نیست بلکه نسبت به حواس عادی نیز ممکن است اتفاق افتد.

مثالی می زنم: شما در مجلسی هستید که یک نفر سخنران به کمک میکروفون خطابه غرائی می خواند و عده ای مستمع جمعند. مجلس تمام می شود. تمام مستمعین از مطالب خطابه به خوبی استفاده کرده اند. یک نفر در این مجلس وجود دارد که توجهی به خطابه نداشته و فکرش متوجه جای دیگر بوده است. از او می پرسند که موضوع خطابه چه بود؟ اظهار بی اطلاعی می کند در صورتی که آلت حس سامعه داشته و حس سامعه او هم کاملاً سلامت و بی عیب و قابل استفاده بوده لیکن چون توجه به آن مطالب نداشته حس سامعه از درک آن خودداری کرده است.

در اینجا نمی توان گفت که این شخص فاقد حس شنوائی بوده بلکه می توان گفت که او حس شنوائی خوب و سالم داشته و آلت او هم برای استفاده آماده بوده اما چون توجه به سخنان ناطق نداشته آلت سامعه او درست نگرفته است. همه جمعیت فهمیده اند به جز

این یکنفر (شاگردی هم که استفاده از درس معلم نمی کند همینطور است).

عین همین موضوع درباره حس روشن بینی صدق می کند که در عین حال که آلت آن سالم و موجود است چون شخص توجهی ندارد نمی تواند آثاری را که از آن حس بوجود می آید چنانکه باید مورد دقت قرار دهد و اگر آثاری از آن بروز و ظهور کند آنرا حمل بر تصادف می نماید. اما پس از اینکه بشر توجه به این قبیل حواس پیدا کرد کم کم به اعمال و خصوصیات آنها دقت کافی مبذول داشته و در می یابد که حسهای دیگری هم غیر از حواس شناخته شده سابق دارد که هر کدام را به نوبه خود قواعدی و اعمالی است. این است که پس از توجه یافتن می فهمد که حس روشن بینی باحس الهام نیز هر کدام جداگانه است که مانند حس باصره یا سامعه موضوع مخصوص، قواعد مخصوص و عمل مخصوص به خود دارند. تذکری که اینک داده شد برای توجه و آگاهی جهان است.

تصادف و غفلت

بنا به تشریحات حس روشن بینی و الهام و غیره که در بالا ذکر شد تصادف به آن نحوه که مردم خیال می کنند در عالم وجود ندارد و اعمالی را که تصادف می نامند در واقع آثار حواس گوناگون است. به این معنی که توجهاتی که نسبت به حواس پیدا می شود و نتیجه عملی بر آن مترتب می گردد چون مردم از اصل مطلب خبر ندارند آن را تصادف می نامند. اما بر عکس توجه نکردن به حواس در اصطلاح بشر غفلت نام دارد و این غفلت نسبت به تمام حواس ممکن است بوجود آید.

مثلاً شما منظره ای را تماشا می کنید ولی در عین دیدن از آن چیزی درک نمی نمائید. علت آنست که شما از

یک عالم اخلاقی ژاپنی به نام Kenko که در قرن چهاردهم می زیست در کتابی بنام Tsure Dsure Graza می نویسد: از خودم می پرسم که آیا من تنها هستم که این احساس را می کنم: صداهائی که می شنوم قبلاً هم آنها را شنیده ام، چیزهائی که دیده ام قبلاً نیز آنها را دیده بودم. چه وقت؟ نمیدانم.

شاعر انگلیسی «دانت گبریل روستی» در اشعار زیبایی همین مطلب را می پروراند و می گوید: پرستوئی را که لانه ساخت دید مثل اینکه عین این منظره را قبلاً دیده بود.

لوفکادیو همین مطلب را به عنوان زندگی قبلی می گوید.

علمای جدید آن را حافظه دروغی می نامند. شما خواننده گرامی خودتان درباره آن چه فکر می کنید؟ قطعاً خودتان هم این قبیل احساس را کرده اید.

المرا. نولز Elmer E. Knowles که یکی از هیپنوتیزورهای مشهور امریکا است بارها در حضور عده کثیری از اعضای رسمی دولت و افراد مردم در شهرستانهای امریکا یک کالسکه را با چشمهای بسته راند و در میان کوچه های پر جمعیت شهر بدون اینکه جزئی تصادمی رخ دهد از پیچ و خم جاده عبور داد و به مقصد رسانید و بعداً کلیدی را که پنهان کرده بود یافت. در میان درشکه عده از معتمدین شهر حاضر و ضمناً تمام اعمال او را بدقت تام کنترل می کردند. اغلب روزنامه های امریکا جریان این موضوع را نوشته و شهادت داده اند.

این اعمال همان حس روشن بینی است که آقای نولز شاید بدون اطلاع از وجود حس مزبور در اثر پرورش آن حس به این نتیجه درخشان رسیده است. نامبرده از قرائت افکار کسانی که در درشکه نشسته بودند استفاده می کرده است.

ژوزف سینل کتابی به نام حس ششم نوشته و در آن کتاب حس روشن بینی و الهام را شرح داده است.

حس باصره غفلت داشته اید و توجهتان جای دیگر کار می کرده. شاگردی درس نمی خوانده از گوش دادن به معلم غفلت داشته. بنابر این تصادف و غفلت همه از تجلیات حواس بشر است که مردم به علت عدم آشنائی به حقیقت موضوع آن را تصادف و غفلت خوانده اند. گویم که سراسر عالم دارای نظم بزرگ و بی چون و چراست و تصادف به آن معنی که کسان پندارند وجود ندارد.

دیدن گذشته و آینده

حس روشن بینی نه تنها قادر است که دیدنی های موجود را که از چشم غایب است بنگرد بلکه در گذشته و آینده نیز کار می کند. مقصود از کلمه غیب که جز یزدان کسی بر آن آگاه نیست حقایق عالم لایتناهی است که هیچ کس جز پروردگار از آن خبر ندارد. اما گذشته و آینده که در اصطلاح بشر است مربوط به زمان نسبی و قراردادی است که خود شما برای خود تعیین کرده و نامگذاری نموده اید، این چیزی نیست که پوشیده باشد بلکه هست و موجود است منتها شما آنرا نمی بینید برای اینکه حس روشن بینی خود را تقویت نکرده اید کما اینکه اگر چشم شما کار نکند، نمی توانید دیدنیها را هم ببینید.

گذشته و آینده اصطلاحیست و موجود است منتها شما نمی توانید آنرا درک کنید. برای روشن شدن ذهن شما مثالهایی می گویم: شما شخصی رامی بینید، او را برای دوستی می پسندید و صفاتی را نزد خود مجسم می کنید که در این شخص متمرکز می یابید، بعداً که با او دوست می شوید می بینید که درست است. این دلیل بر چیست؟ آن است که شما تا حدی از حس روشن بینی خود استفاده کرده و گذشته و آینده آن شخص را تا حدی دانسته اید.

مثال دیگر: کسی را دوست دارید که مأمور پلیس می شود بعداً چون حس توجه و روشن بینی خود را (بدون این که متوجه وجود حس باشد) بکار می اندازد. می بینید بعد از مدتی از قرائن و امارات کوچکی مطالب مهمی از یک نفر متهم دریافت و در واقع گذشته او را خواند در حالی که شما که دوست او هستید و هوشتان هم از او بیشتر است از قرائن چیزی نمی فهمید. علت این است که شغل او توجه و دقت و موشکافی و باریک بینی است و

در یکی از کتب مشهور ما آمده که در یکی از ایام تاریخ پسر پادشاهی نزد معلمی درس می خواند و پسر وزیر نیز در درس با او شریک بود اما پسر وزیر روز به روز پیشرفت و ترقی می کرد در حالی که پسر شاه کودن مانده بود.

شاه از این مسئله برآشفته و پنداشت که معلم در تعلیم پسرش کوتاهی می کند. فوری او را خواست و موضوع را به او تذکر داد معلم از شاه اجازه خواست که خود را شاهد و ناظر قضیه قرار دهد.

در جلسه بعدی درس پادشاه به دستور معلم در پشت پرده ای مخفی شد. معلم قبلاً در زیر قالی محل جلوس پسر پادشاه یک آجر و زیر قالی محل پسر وزیر یک ورق کاغذ قرار داده بود. وقتی که این دو شاگرد بر سر درس حاضر شدند پسر پادشاه ابداً متوجه نشد که چیزی در زیرش قرار دارد ولی پسر وزیر به محض نشستن اظهار ناراحتی کرد و مرتباً تکان می خورد، زیر خود را می نگریست و بالاخره گفت که امروزه وضع جای من عوض شده است. معلم به شاه گفت که دیدید تقصیر من نبود. پسر وزیر چنان دقیق و متوجه است که تفاوت یک ورق کاغذ را متوجه شد ولی پسر شما از بودن یک آجر متوجه نکردید. شاه حرف او را قبول کرد. این حکایت حس روشن بینی و توسعه و خمودگی آن را نشان می دهد

کم کم حس روشن بینی او قوی شده است. البته هر چیز وسایل می خواهد و بی وسیله نمی شود. هر گاه بشر از طفولیت این حس خود را پرورش دهد به نتایج عجیب می رسد. علم قیافه شناسی هم پرتوی از حس روشن بینی است.

حدود روشن بینی

بدیهی است که روشن بینی هم دارای حدودی است و توانایی آن با این جسم و این وضعی که بشر در دنیا دارد محدود است چنانکه چشم هم حدودی دارد که نمی تواند بدون کمک میکروسکوپ میکروبها را بنگرد و حتی با وجود میکروسکوپ و پروس را نمی تواند ببیند و با میکروسکوپ الکترونی قادر بدیدن تمام اسرار اتم نیست. روشن بینی هم که یک حس بشری است اسبابی در بدن است که حدود آن معین است.

فرق در خواب و بیداری

روشن بینی در خواب و بیداری با هم تفاوت دارد. در بیداری مشکلتر است زیرا تقریباً حالت خوابی به انسان دست می دهد. حالتی است در حدود خواب و خلسه که توجه از عوامل اطراف منصرف می شود و فقط با آلت حس روشن بینی و الهام متمرکز می گردد تا بتواند حقیقت را بنگرد.

تغییرات جهان

می گوئید آخرین مکتبی، که اخیراً فرض کرده اند تا صدها بلکه هزاران سال، مکتب علمی جهان آینده است. برادر ارجمند شما نمی توانید این پیش بینی را کنید. ممکن است در اثر کوچکترین کشفیاتی تمام اینها متزلزل شود. پس این مدتی که معین فرموده اید بعید بنظر می آید.

جهان مترقی فردا

گویم اگر تمام افراد بشر کلیه حواس خود را پرورش دهند همگی مثل آن مأمور پلیس حس روشن بینی آنها قوی باشد و مثل موسیقیدان حس شنوایی آنها و مثل هیپنوتیزور حس مغناطیس آنها و مثل اولیا حس الهام آنها و مثل مرتاضین چندین حس آنها و هکذا سایر حواسشان قوی باشد، آن وقت ملاحظه

کنید دنیا چقدر پیشرفته خواهد شد و چه تکان عظیمی خواهد خورد. اینست یکی از برنامه های وحدت نوین جهانی.

صراط مستقیم

عزیز، گویم صراط مستقیم این است که ما می گوئیم که وحدت بین دو مکتب حاصل می شود، هم قبول کرده ایم که نام آنرا ماده رقیق بی وزن یا هر اسمی که بدان می نهند بگذاریم یا آن را روح بنامیم زیرا اسم تفاوتی ندارد. پس آنها با ما یکی شده اند و صراط مستقیم وحدت همین است. و اما پیشنهاد آخر شما ای برادر گرامی قابل تقدیس است. ما هم به تمام مسلمانان و کلیه بشر پیشنهاد می کنیم دارای یک دین، یک وحدت، یک روش، یک برادری کامل شوند و این همان مقصود مقدس وحدت نوین جهانی است.

خاتمه و رفع اشتباه

ناگفته نماند که مامعتقدیم که برای دنیای فعلی و این افکاری که فعلاً حکمفرماست و برای فهم امور سطحی بعدها ساختگی و قراردادی لازمست تا نیازمندیهای بشر را مرتفع سازد و آنچه در این کتاب گفته شده برای روشن نمودن اذهان و ذکر حقایق عالم می باشد و در عمق امور صحبت شده است.

سرآرتور کنان دوئل Sir Arthur Conan Doyle نویسنده مشهور انگلیسی است که کتابهای او در شرح احوال شرلوک هولمز کارآگاه زیر دست پلیس مشهور است. این شخص صدها مثال مختلف از استنباط پلیسی ذکر کرده است که نمونه های خوبی از این مطلب بدست می دهد.

ابن سینا می گوید تصادف علاوه بر اینکه علت دارد، علت آن هم مشخص است و مثالهایی در این باره ذکر می کند. مادیون قائل به تصادف به این معنی که نظام عالم را درست کرده هستند. اگر فرض کنیم تیری از اینجا به طرف هدفی بقدر چشم گاو در میان کهکشان رها کنیم و بارها این تیر را بیندازیم و همیشه به هدف بخورد آیا می توان آن را حمل بر تصادف کرد؟ پس در نظام عالم هم که دقیقتر از این است تصادفی نیست. (لیترز)